

بررسی خاستگاه واج /l/ در زبان فارسی

(از ص ۲۹ تا ۴۴)

چکیده

واج /l/ یکی از واج‌های زبان فارسی است که دارای چند منشأ متفاوت است. منشأ واج /l/ در شماری از واژه‌های زبان فارسی نیز مشخص نیست. این مقاله بر آن است تا با بررسی سیر تحول واج /l/ و واج‌هایی پیردازد که در زبان فارسی منجر به شکل‌گیری واج /l/ شده‌اند. در این خصوص سیر تحول واج /l/ در دیگر زبانهای خواهر ایرانی نیز بررسی شده است، چرا که این زبانها به نحوی در زبان فارسی تأثیر گذاشته‌اند. در این مورد، تحول واج /l/ و واج‌هایی که منجر به /l/ در فارسی و زبانهای خواهر شده‌اند، از هندواروپایی به هندوایرانی و ایرانی باستان، فارسی میانه و نو) بررسی شده و در خصوص هر یک از تحولات، مثال یا مثالهایی ذکر شده است. در پایان نیز به دسته‌بندی ریشه‌شناختی واژگان l - دار فارسی پرداخته شده و منشأ واج /l/ در واژگان l - دار فارسی مشخص گردیده است.

واژه‌های کلیدی: زبانشناسی تاریخی، ریشه‌شناسی فارسی، بازخوانهای هندواروپایی، خاستگاه واج /l/

۱- مقدمه

زبان فارسی امروز، دنباله فارسی دری، دنباله فارسی میانه زردشتی، دنباله غیر مستقیم کتیبه‌های فارسی باستان و آن خود دنباله ایرانی آغازین^۱، هندوایرانی (آریایی) و در نهایت هندواروپایی آغازین است. بنابراین هر یک از واحدهای زبان فارسی نیز به گونه‌ای در این سیر تحول جای می‌گیرند؛ از هندواروپایی آغازین تا فارسی امروز (بختیاری، ۱۳۸۴: ۱۱۹-۱۰۹). این که می‌گوییم زبان فارسی، دنباله مستقیم کتیبه‌های فارسی باستان نیست از جمله به این دلیل است که واج /l/ در فارسی باستان کتیبه‌ها خاص واژه‌های بیگانه است (ابوالقاسمی، ۱۳۸۱: ۷) و در دستگاه واجی فارسی باستان و اوستایی، واج /l/ وجود نداشته است.

در واقع چنین است که واج غلتان /l/ که در ایرانی آغازین وجود داشته از فهرست واجی اوستایی حذف شده و در فارسی باستان کتیبه‌ها نیز در واژه‌های بیگانه‌ای مانند Labanāna- «لبنان» به کار رفته است (مایرهوفر، ۱۳۸۲: ۳۶)، در حالی که اوستایی و فارسی باستان تنها دو گویش در پهنه زبانهای ایرانی‌اند که اطلاعاتی را از دوره باستان زبانهای ایرانی در اختیارمان قرار می‌دهند. واژه‌هایی چون lištan فارسی: «لیسیدن» læsæg آسی: «ماهی آزاد» با /l/ تصادفاً بازمانده صورت اصلی هندواروپایی نیستند (مایرهوفر، ۱۳۸۲: ۳۶). از سوی دیگر، نامهای عیلامی موجود در الواح تخت جمشید به خوبی نشان دهنده گویش l- دار است. در این خصوص برای مثال می‌توان نام خاص Lak-ša را که برابر نام پهلوی اشکانی Rhš است نام برد. (مایرهوفر، ۱۹۷۳: ۳۰۱)

وجود /l/ در زبان فارسی و سایر گویشهای ایرانی نو(برای مثال در گویش مازندرانی lištan «لیسیدن»؛ lisæk «حلزون») همچنین در روایت‌های فرعی^۲ فارسی باستان از جمله روایت‌های عیلامی و نیز یونانی که نشان دهنده شماری از نامهای ایرانی l- دار است (در این خصوص نک: اشمیت، ۱۹۸۴؛ مایرهوفر، ۱۹۷۹، ۱۹۷۳)، به خوبی این موضوع را نشان می‌دهد که گویشی l- دار به موازات پدیده‌های مربوط به زبان‌های متأخر ایرانی مانند

1 .uriranisch

2 . nebenüberlieferung

اوستایی و فارسی باستان - /l/ هندواروپایی را به /ɾ/ تبدیل نکرده است (اشمیت، ۱۳۸۲: ۱۵۸). این نکته همه آن چیزی نیست که روی داده است، در واقع باید افزود که واج /l/ خاستگاهی غیر از /l/ هندواروپایی نیز داشته است.

برای دستیابی به خاستگاه واج /l/ در زبان فارسی باید منابعی را که در این بررسی به کار می‌آید، شناسایی کرد:

الف) منابع ایرانی باستان؛ شامل زبانهای پیکره‌ای^۱، غیر پیکره‌ای و روایت‌های فرعی.

ب) منابع ایرانی میانه؛ شامل منابع اصلی و روایت‌های فرعی.

ج) منابع ایرانی نو؛ شامل نوشته‌های فارسی دری و گویشهای ایرانی.

منظور از زبانهای پیکره‌ای ایرانی باستان، اوستایی و فارسی باستان، و منظور از زبانهای غیرپیکره‌ای، مادی و سکایی است، چرا که این دو زبان، شواهدی به صورت نام‌های خاص، جای نام‌ها و تعداد معدودی واژه دیگر در آثار مکتوب سایر زبانها از خود بر جای گذاشته‌اند. منظور از روایت‌های فرعی، آثار زبانی‌ای است که در آن، شواهدی از زبانی دیگر به صورت نامهای خاص، جای نام‌ها و سایر واژگان و اطلاعات، ضبط شده است؛ مانند نوشته‌های عیلامی دوران هخامنشی.

منابع ایرانی میانه شامل منابع ایرانی میانه شرقی و ایرانی میانه غربی است. منظور از روایت‌های فرعی دوره میانه نیز، از جمله، آثاری است که به زبان ارمنی نوشته شده است. در خصوص دوره نو نیز توجه به گویشهای ایرانی ضروری است. از دوره پیش تاریخی نیز باید کار بررسی را از دوره هندواروپایی به هندوایرانی آغاز کرد.

بنابر آنچه گفته شد وجود واژه‌های l- دار در زبان فارسی و گویشهای ایرانی، همچنین در روایت‌های فرعی ایرانی باستان و نیز وجود واج /l/ در ایرانی میانه غربی (افزون بر ایرانی میانه شرقی) این فرض را تقویت می‌کند که گویش l- دار از جمله گویشهای ایرانی جنوب غربی بوده است که گاه و بی‌گاه خود را در روایت‌های فرعی نمایان می‌سازد؛ این گویش، خاستگاه واج /l/ در پاره‌ای از واژه‌های زبان فارسی است. اما واژه‌های دیگری نیز در زبان فارسی وجود دارد که برای واج /l/ در آن می‌توان

1 . corpus sprache

خاستگاههای واجی دیگری پیدا کرد. در واقع فرض اصلی در خصوص واج /l/ زبان فارسی همان فرض وجود گویش l- دار ایرانی باستان است. واژه‌های زیر از روایت‌های فرعی ایرانی باستان نشان دهنده گویش l- دار ایرانی باستان است:

*Laxša**, عیلامی *Lak-šá* ~ *Raxša** ایرانی «سرخ» ~ *Lhšy* فارسی میانه و

Rhš پهلوانیک = *Raxš* «رخش» (مایرهوفر، ۱۹۷۳: ۱۸۳).

*Lanika**, عیلامی *La-nu-kaš*, *La-nu-qa* احتمالاً *ika* - + *ina** یا *rana**

«آسایش، لذت»، ~ *rāna* هندی باستان (هینتز، ۱۹۷۵: ۱۵۵).

An-ka-la؛ *Aš(?) -ba(?) -li-ka* مشتقی از *aspa*؛ *Hal-pa*؛ *Hal-ba-ka* و

Alπτοτος؛ *Ša-la-ma-na* ~ *Sairima* اوستایی، «نام قوم» (مایرهوفر، ۱۹۷۳: ۳۰۱).

نامهای l- دار زیر نیز از نظر ساختاری تأثیرات ایرانی را نشان می‌دهند:

Abbalaya؛ *Balizza*؛ *Harmasula*؛ *Kelizza*؛ *Labba* (< **ra[m]f* -

Ullabaz(z)iš؛ *Piyala*؛ *Limepirda* (همانجا).

مثالهای بالا گویای این نکته است که روایت‌های فرعی ایرانی باستان، اعم از عیلامی، اکدی و یونانی به خوبی نشان دهنده گوناگونی‌های گویشی ایرانی باستان است. شماری از این گوناگونی‌ها را می‌توان گوناگونی‌های درون گویشی دانست؛ برای مثال، گوناگونی‌های درون گویشی در گویشهای پارس که با توجه به قبایل متعدد پارسی نیز پذیرفتنی است (اشمیت، ۱۳۸۲: ۱۵۳). وجود گویش l- دار نیز بر همین اساس توجیه‌پذیر است؛ یعنی، گویشی از فارسی باستان که در کنار دیگر گویشهای ایرانی باستان وجود داشته و واج /l/ را به کار برده است. درواقع همین گویش است که واج /l/ را به دوره میانه انتقال داده است. همچنین باید گفت واج /l/ فارسی ابتدا در فارسی میانه و فارسی نو گسترش یافته است. در واقع هر چه زبان فارسی به دوره نو نزدیکتر می‌شود واج /l/ پربسامدتر و هر چه به دوره کهن بازگردانده می‌شود واج /l/ کمتر می‌شود تا سرانجام در ایرانی آغازین به نبود آن می‌رسیم (هوبش‌مان، ۱۸۹۵: ۲۶۳-۲۶۲).

پس تا بدینجا می‌توان نتیجه گرفت که واج /l/ فارسی نه تنها از گویش l- دار ایرانی باستان به فارسی رسیده است، بلکه درخود زبان فارسی نیز در اثر فرایندهای گوناگون واجی شکل گرفته است. گذشته از زبان فارسی، دیگر زبانهای ایرانی نو نیز واج /l/ را در دستگاه واجی خود نشان می‌دهند و از آنجایی که همه آنها همانند زبان فارسی از ایرانی آغازین سرچشمه می‌گیرند، پس یا مانند زبان فارسی باستان آنها نیز فاقد واج /l/ بوده‌اند و مانند فارسی در دوره‌های متأخرتر، واج /l/ در دستگاه واجی آنها شکل گرفته است یا اینکه /l/ نتیجه گوناگونی‌های درون گویشی باستانی آنها بوده است.

اما از آنجایی که غیر از فارسی باستان، اوستایی، مادی و سکایی در دوره باستان و نیز سغدی، خوارزمی، بلخی، ختنی، فارسی میانه و پهلوی اشکانی در دوره میانه، دیگر زبانهای ایرانی در دوره باستان و میانه دارای شواهدی نیستند به آسانی نمی‌توان گوناگونی‌های گویشی آنها را شناسایی کرد.

برای حل مسئله واج /l/ در زبان فارسی و زبانهای ایرانی، لازم است نگاهی به وضعیت واجی ایرانی آغازین و رابطه آن با هندواروپایی بیفکنیم:

در ایرانی آغازین، هر دو واج غلتان /r/ و /l/ حفظ شده بود. با این حال می‌بینیم که /l/ از فهرست واجی اوستایی حذف شده است و /l/ فارسی باستان نیز تنها واجی حاشیه‌ای است که برای نشان دادن واژه‌های بیگانه‌ای مانند Labanāna «لبنان» به کار می‌رود (مایرهوفر، ۱۳۸۲: ۳۶ و در خصوص جاینام لبنان، نک: کنت، ۱۹۵۳: ۲۰۶). از سوی دیگر واج پریسامد /r/ به طور قطع، دنباله /r/ و /l/ هندواروپایی است: قیاس کنید -raθa- اوستایی، -rátha- ودایی «گردونه» (rōta لاتینی)؛ -vouru⁰ اوستایی «دور، فراخ»، -urú- ودایی، -eu'puç یونانی؛ از سوی دیگر -raok- اوستایی «روشن بودن»، -rócate ودایی «می‌درخشد»، اما -lūx لاتینی «نور»؛ -raēz- اوستایی «لیسیدن»، -réhmi و -léhmi ودایی، قیاس کنید با lecken ژرمنی و لشتن فارسی نو (مایرهوفر، ۱۳۸۲: ۳۷).

مناسبات واجهای /l/ و /r/ هندواروپایی و ایرانی آغازین به قرار زیر است؛ البته پیش از نشان دادن این مناسبات باید وضعیت واجی هندواروپایی نشان داده شود.

همخوانهای زبان هندواروپایی:

لب و نرمکامی	نرمکامی	دندانی	لبی	انسدادی‌ها
k ^w	k	t	p	بی‌واک
g ^w	g	d	b	واکدار
g ^{wh}	g ^h	d ^h	b ^h	واکدار دمیده
		s		سایشی بی‌واک

واکه‌های هندواروپایی:

ē ē ā

بازخوانهای^۱ هندواروپایی:

i (y), u (w), m, n, r, l

در نقش همخوان:

i, u, m, n, r, l

در نقش واکه:

(آرلاتو، ۱۳۷۳: ۱۵۵، ۱۶۳ و ۱۶۵).

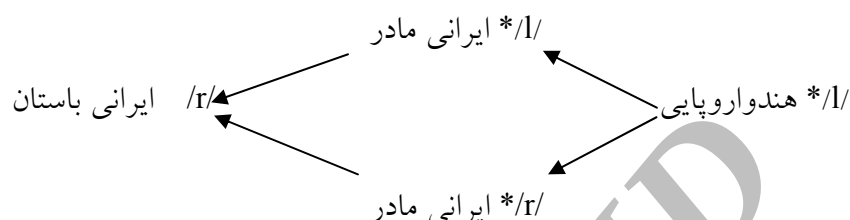
رابطه^۲ واجهای */l/ و */r/ هندواروپایی و ایرانی باستان به صورت زیر است:

*/r/ ایرانی باستانی	→ */r/ ایرانی مادر	→ */r/ هندواروپایی
*/r/ ایرانی باستانی	→ */l/ ~ */r/ ایرانی مادر	→ */l/ هندواروپایی
*/r/ ایرانی باستانی	→ [ər] ~ */r/ ایرانی مادر	→ */r/ هندواروپایی
*/ar/ ایرانی باستانی	→ */ar/ ایرانی مادر	→ */rH/ هندواروپایی

بنابراین همان‌گونه که مشاهده می‌شود واج */r/ هندواروپایی تبدیل به */r/ ایرانی مادر و */l/ اوستایی و فارسی باستان شده است. واج */l/ هندواروپایی به دو واج معادل */l/ و */r/ در ایرانی مادر تبدیل شده است و همین خود در اوستایی و فارسی باستان

۱. بازخوان یا resonant واجی است که می‌تواند هم نقش همخوان و هم نقش واکه را داشته باشد.

به واج /r/ مبدل گردیده است. در واقع باید گفت واج /r/ اوستایی و فارسی باستان، دارای دو خاستگاه است:



یا به عبارت بهتر، دو واج /l/ و *r/ ایرانی مادر در هم ادغام شده و به واج /r/ ایرانی باستان، /r/ * بازخوان هندواروپایی به /r/ اوستایی و فارسی باستان، و /l/ * بازخوان هندواروپایی در گروه هندوایرانی به /r/ * تبدیل شده است (آرلاتو، ۱۳۷۳: ۱۶۷). برگرداندن واژه‌های غیر فارسی باستان l - دار به صورت واژه‌های r- دار در کتیبه‌های فارسی باستان به خوبی گویای این نکته است که فارسی باستان، فاقد واج /l/ بوده است؛ مانند Bābiru- (هوبش‌مان، ۱۸۹۵: ۲۶۲) که از اصل سامی Bāb-ilu ریشه می‌گیرد (کت، ۱۹۵۳: ۱۹۹) و برای گویشوران فارسی باستان، /l/‌های بیگانه /r/ در زبانشان به حساب می‌آمده است.

کهن ترین مورد روایت شده از /l/ بی‌گمان نام Vologeses است بر سکه‌های اشکانی ~ Valaxš پهلوی و بلاش فارسی و عربی (هوبش‌مان، ۱۸۹۵: ۲۶۳). از جمله واژه‌های دیگر ایرانی میانه غربی که دارای واج /l/ است می‌توان موارد زیر را نام برد:

mālīdan «مالیدن»، lab «لب»، lābag «لابه»، lajan «لجن»، larzīdan «لرزیدن»، laškar «لشکر»، lawzēnag «لوزینه» (نوعی شیرینی با آرد و بادام)، lipī «لیک درجه از قوس»، alā «آه، افسوس»، almās(t) «الماس»، alālāg «آلاله»، ālag «جهت»، āludan «آلودن»، āluh «عقاب»، Aleksandar «اسکندر»، alum «ارزن»، balādur «بلادر؛ زهری کشنده»، balgam «بلغم»، bālag «باله»، bālīš «بالش»، bālēn «بالین»، čēlān «دشنه»، čēlāngar «آهنگر»، čehel «چهل»، dālman «عقاب»، dahlīz «دهلیز»، gahl «ارزن»

galōg «گلو»، gul «گل»، halag «احمق، هرزه»، halīlag «هلیله»، halām «گوشت قرمه»
 hil- بن مضارع hištan «قرار دادن»، kāl bod «کالبد»، kamāl «سر اهریمنی»، kilēl
 «کلید»، kulāčag «کلوچه»، kulāf «کلاه»، kulang «کلنگ»، kullag «ملخ»، nāl «نالیدن»،
 nīl «نیل»، nīlōpal «نیلوفر»، palang «پلنگ»، pālūdan «پالودن»، parwāl «پروار»،
 pīl «فیل»، pillagān «پلکان»، puhl «دیه، کفاره»، sāl «سال»، sālār «سالار»، sel
 «نیزه»، šalwār «شلوار»، šambalīlag «شنبليله»، talag «تله، دام»، taxl «تلخ»، ul- «بالا»،
 wālan «برزن، محله»، walg «برگ»، wālīdan «بالیدن»، xuahl «خوهل، خمیده»،
 xwālist «مطبوع‌ترین»، yal «پهلوان»، zalūg «زالو»، zibāl «حيوان تندرو» (مکنزی، ۱۳۷۳).

از واژه‌های /l/ دار متون مانوی نیز می‌توان موارد زیر را نام برد:

lāb «ناله، زاری»، lālmīn «برای همیشه»، lamter «فانوس»، larz «لرز»، lōg «جهان»،
 lōgšahr «شهریاری جهان»، Lewyātin «نام سامی»، ālif «الف»، ahlamōg «مرتد»،
 ahlaw «پرهیزگار»، Anēl «نام سامی»، ul «بالا»، Bābēl «بابل»، Bēlābād «جای نام
 سامی»، Bilgā «نام ترکی»، čēlān «خنجر»، dālūg «درخت»، Dadēl «نام سامی» dil
 «دل»، Galīlāh «نام سامی»، Holwān «نام مکان»، hil- «هشتن، قرار گرفتن»، kalān
 «کلان»، Kuyīl «نام ترکی»، Mīhaēl «نام سامی»، Mīlād «نام سامی»، nīšēl «نشستن»،
 Pāulis «نام خاص، پاول»، pōlāwad «پولاد»، pīl «پیل»، Rafēl «نام سامی»، Sammaēl
 «نام سامی»، Saraēl «نام سامی»، suglī «سغدی»، taxl «تلخ»، tīlēst «سیصد»، wilarzād
 «لرزیده»، wilāstēn «شگفت‌انگیز» (بویس، ۱۹۷۵).

از بررسی موارد ۱ - داری که در بالا برای نمونه ذکر شد، می‌توان دسته‌بندی زیر را
 ارائه داد:

۲- واج /l/ در وام‌واژه‌ها

الف) وام‌واژه‌های سامی: از جمله ālif, Dadēl, Sammaēl

ب) وام‌واژه‌های ترکی: از جمله Kuyīl

ج) وام‌واژه‌های سنسکریت: از جمله lōg, nīlōpal, balādur

د) وام‌واژه‌هایی از زبانهای اروپایی: از جمله almās(t), kilēl, Aleksandar, Pāulis

ه) وام واژه‌هایی از دیگر زبانهای ایرانی: suglī «سغدی» اکنون که سخن از واج /l/ در وام واژه‌ها به میان آمد، از آنجایی که بخشی از این وام واژه‌ها از دیگر زبانهای ایرانی به فارسی راه یافته‌اند، لازم است خاستگاه واج /l/ در این زبانهای ایرانی نیز بررسی گردد:

الف) ختنی: در زبان ختنی، واج /l/ به صورت [l̥] آوانویسی می‌شود: alysānei «جوانی»، (امریک، ۱۳۸۲: ۳۲۹). این واژه از ریشه Varz/raz «رشد کردن» است؛ /l/ در اینجا /r/ > /r̥/.

به جز این مورد، *r̥ ایرانی باستان نیز می‌تواند به /l/ تبدیل شود:
 /r̥/ ایرانی باستان < /il/ پیش از /st, št, d, t/ patālt: «بریدن» *patik r̥ ta- >
 /r̥/ ایرانی باستان < /ul/ پس از یک صامت لبی، وقتی پیش از /š, g, t/ ایرانی باستان نباشد: -bulj > *br̥ jaya- (همان: ۳۳۰).

/rd/ ایرانی باستان نیز < [l̥]: salī؛ قیاس کنید -sarəd- اوستایی (همان: ۳۳۶).
ب) برای /l/ سکایی باستان > -d^(h) * هندواروپایی موارد زیادی را می‌توان مثال زد: Paraδāta= Лараδата اوستایی. در اینجا -l- > -d- را می‌توان محصول همگونی -r- روان و سپس ناهمگونی آن در برابر بستواج دندان بعدی، یعنی -δ- دانست (مایرهورف، ۲۰۰۶: ۲۵).
 موارد دیگری از /l/ سکایی باستان: maluwyam سکایی > -madu- ایرانی «می» (malu- < سکایی) (Ibid: p. 21).

Māspallā سکایی > *Mās.pərənā- ایرانی «پرمه» (همان: ۲۱).
 xāl سکایی > *xād- «گاز گرفتن» (Ibid:).

ج) واج /l/ در خوارزمی وجود داشته است: kl'n krc «کارد بزرگ»، (هینگ، ۱۹۷۱: ۴۱).
د) در زبان بلخی نیز واج /l/ وجود دارد. از سوی دیگر تحول d < δ < l را نیز در آن می‌توان دید: βαγολαγγο «پرستشگاه» (هومباخ، ۱۹۶۶: ۱۳۴).
ه) واج /l/ در سغدی، بحث‌برانگیز است: احتمالاً واج گونه‌ای از /r/ در بعضی از

۱. ارجاعات مایر هوفر به ختنی سکایی نیست بلکه به کتیبه‌های سکایی مناطق غرب دریای خزر است.

گویش‌های سغدی به صورت [l] وجود داشته است که در آثار مکتوب سغدی تاثیر آن به ندرت مشاهده می‌شود. اما در واژه‌های دخیل فارسی از سغدی، مانند مُل «شراب»، پلیک «کفش چوبی»، الفختن «اندوختن»، نال «نی»، و غیره که احتمالاً از یکی از گویشهای حدود بدخشان (بلخشان) وام گرفته شده‌اند، ردپای /l/ سغدی دیده می‌شود (قریب، ۱۳۸۳: ۳۲).

لیسیدن، rēs سغدی ← lēs یغناپی (قریب، ۱۳۸۳: ۸۶۵۴).
از سویی تحول $d < \delta < l$ را در وام واژه‌های سغدی در فارسی می‌توان دید: maðu «می» ← مُل.

۳- واج /l/ با خاستگاه ایرانی میانه غربی

الف) /l/ از /rd/ از جمله θard فارسی باستانی < sāl فارسی میانه، drd فارسی باستان (ابوالقاسمی، ۱۳۸۱: ۱۸) < dil فارسی میانه.

- ālum > *ardana- فارسی باستان، از -ard «رشد کردن، بزرگ شدن» (اَلَم در فارسی «غله‌ای است که آن را گاورس یا ارزن گویند») (حسن دوست، ۱۳۸۳: ۱۲۰-۱۱۹).

- āluh > *ardufya- فارسی باستان، از -ardi- «راست» و -fya > pat√ «پزیدن، پرواز کردن» (همان: ۴۸).

- آل «موجود مادینه اهریمنی» > *āl فارسی میانه (برای مثال از āl-gōnag «سرخ گونه») احتمالاً از -harəδda- «سرخ» > *ser- / sor- هندواروپایی «سرخ» (همان: ۴۶).

ب) /l/ از /rθ/ از جمله puhl «پل» > *prθu- ایرانی باستان، یا pahlav «پهلوی» > parθawa- «فارسی باستان» (هوبش‌مان، ۱۸۹۵: ۲۶۳).

ج) /l/ و /hl/ در dahlīz / dihlīz و jōlāh از دیدگاه ریشه‌شناختی روشن نیست. در واقع در زمان ساسانیان یا زودتر /rθ/ ← /hl/ ولی /hl/ , /l/ در واژه‌های مذکور از نظر ریشه‌شناختی روشن نیست (همانجا).

۱. جولاه فارسی؛ «عنکبوت، تارتک».

د) /l/ در واژه‌های زیر از /r/ پدید آمده است:

- /لوند /> /روند > auruuant اوستایی «چالاک، دلیر» (Eilers, 1982: 43).
 - /البرز > - hara berezaiti اوستایی؛ کلبه > kurpag پهلوی؛ تلخ > tāxr پهلوی؛
 زال > zar(mān) «پیر، سالخورده» (همانجا).

واژه‌های زیر گونه‌های $r \sim l$ را همچنان در زبان فارسی به گونه‌ای پویا نشان می‌دهند؛ سوراخ/سولاخ؛ دیوار/دیفال (و مانند آن که همه به حوزه عامیانه تعلق دارند).

- آلودن > *ā-rū-ta > $\sqrt{rū}/rav$ «آلوده بودن» -> *leu-/ leuə هندواروپایی
 «آلوده کردن». این واژه در فارسی میانه زردشتی به صورت ālud و در فارسی میانه مانوی به صورت ārūd آمده است (منصوری، ۱۳۸۴: ۳۳).

- آلفتن «آشفتن» -> *ā-rufta ایرانی باستان > raub- «آشفتن، پریشان شدن»؛ قیاس کنید lubh- سنسکریت از *leubh- هندواروپایی (حسن دوست، ۱۳۷۳: ۴۷-۴۶).

ه) /l/ از /δ/ : در این فرایند، واج /l/ از /d/ < /δ/ < /l/ پدید می‌آید. همان‌گونه که دیده شد این تحوّل از جمله تحوّل‌ات ثانویه و پربسامد در ایرانی شرقی است که البته در ایرانی غربی نیز روی می‌دهد.

- ملخ > maḍaxā، الماس > ádáμας یونانی (هویش‌مان، ۱۸۹۵: ۲۶۴).

و) واج /l/ از /t/ :

- Hilmand فارسی دری > haētumant اوستایی. گذر از t به d در گویش فارسی افغانی روی داده است (همان: ۱۹۴). این فرایند را می‌توان چنین توضیح داد که /t/ در محیط‌آوایی واکدار شده و در نتیجه همگونی همخوان و واکه تبدیل به d < δ و سپس /l/ شده است.

۱. صورت درست این واژه عبارت است از kurbag در فارسی میانه مانوی (Boyce, 1975: 53).

۲. صورت درست آن taxl در پهلوی است (مکنزی، ۱۳۷۳: ۱۴۶).

ز) واج /l/ از /n/ > /m/ :

- kāl گیلکی «دوغ پخته»، در کال جوش که به صورت کله جوش هم آمده است
> kāmāg (āb) پهلوی «سوپ ترش» (منشی زاده، ۱۹۹۰: ۹۸-۹۷).

ح) واج /l/ > /rt/ :

- zavāla خراسانی «گلوه کوچکی از خمیر» ~ 'zw'rt سغدی «بازگشت» uz-
> varta «بازگشتن» (همان: ۲۰۷).

ط) در بعضی از موارد چنین می‌نماید که واج /l/ فارسی برابر با */l/* هندواروپایی است:

- lab پهلوی > *lap- ایرانی (از *rap-?) > *leb هندواروپایی.
- lih/ rih سنسکریت، lingo لاتین و غیره > *lig'h هندواروپایی.
در این موارد می‌توان گفت که */l/* هندواروپایی در ایرانی به /r/ و سپس در دوره
میان دو باره به /l/ تبدیل شده است (هوبش مان، ۱۸۹۵: ۲۶۴).

ی) واج /l/ در پاره‌ای از نام‌های خاص روایت‌های فرعی که در آن توالی
- l - r - به چشم می‌خورد، از ناهمگونی *r-r- پدید آمده است،
مانند > Harma-sura *harma-sura (مایرهورف، ۱۹۷۳: ۳۰۱-۱۵۵).

ک) واج /l/ > /š/؛ در مورد تبدیل -š- درون واژه‌ای به -l- موارد فراوانی را از
گویشهای ایرانی از جمله سنگلچی، اشکاشمی، سریکلی می‌توان ذکر کرد: xilm (~
gaoša-> xišm aēšma- اوستایی)، «خشم» sul، «شش» ~ šuš، γūl «گوش» > gaoša-
(همو، ۱۹۶۶: ۱۶۴).

بسیاری از واژه‌های l - دار فارسی از واژه‌های عامیانه یا محاوره‌ای زبان فارسی‌اند
که واج /l/ در آنها دارای یکی از خاستگاه‌های نامبرده است:
- لیچار «یاوه، سخن بیهوده»: l / rēčār ~ l / rēčāl / r - > raēθwa- اوستایی «آمیخته» +
čārā «چاره».

(منشی زاده، ۱۹۹۰: ۱۱۲).

- لوده > - var - + - lat - / lat-ēr - lata سنسکریت؛ «کسی که مانند کودکان یا

ابلهان صحبت می‌کند (همان: ۱۱).

- līfan(d) خراسانی «بند شلوار» ~ nīfa افغانی «بند شلوار». آیا می‌توانیم l~n را بپذیریم؟ (همان: ۱۱۷-۱۱۶).

- لغزیدن / لخشیدن: līz > (layz ~ lēz) līs ~ līsk گیلانی «لیز» (Ibid: p. 118).
- لنگ (leng): > za/ənga- اوستایی، daing فارسی باستان، در ایرانی شرقی laing (همان: ۲۰۷-۲۰۶).

- لنگ (lang): «معطل ماندن و انجام نشدن» احتمالاً از drang «درنگ» (l < δ < d).
- گوساله: > gau- sardaka- ایرانی باستان «گاو (یک) ساله».
(Ibid: p.234). اما با توجه به واژه gu-bezâ مازندرانی «گاوزاده» احتمالاً
*gu+zātaka ایرانی باستان < guzādag < guzāla (l < δ < d) و در نتیجه ناهمگونی:
gusāla.

۴- نتیجه

بنابر آنچه گذشت واج /l/ در زبان هندواروپایی دارای نقش بازخوان است. این واج در هندوایرانی و ایرانی مادر به دو واج /r/ و /l/ تبدیل شده و در سنسکریت، واج-های /l/ و /r/ هندواروپایی به /l/ مبدل گردیده است؛ از سوی دیگر /l/ ودایی برابر است با /d/ هندی باستان (مایرهوفر، ۱۹۵۶: ۵) و در اوستایی و فارسی باستان از فهرست واجهای این دو زبان حذف شده است. افزون بر آن، واج /l/ در روایت‌های فرعی ایرانی باستان دیده شده و از اینجا چنین نتیجه‌گیری می‌شود که گویش یا گویشهای l-داری در ایرانی باستان وجود داشته است که زبان فارسی می‌تواند دنبالهٔ یکی از آنها باشد. همچنین واج /l/ در پاره‌ای از واژه‌های زبان فارسی برابر است با واج /l/ در هندواروپایی بنابراین می‌توان گفت از حدود ۸۰۰ واژه /l/ - دار هندواروپایی، واژه-هایی در فارسی وجود دارد که واج /l/ در آنها برابر /l/ هندواروپایی است.

از سوی دیگر واج /l/ فارسی، واجی ثانویه است که در نتیجهٔ یکی از موارد نامبرده در فارسی میانه پدید آمده است و پس از پدید آمدن واج /l/ در زبان فارسی، واژه‌های

۱- دار بیگانه نیز به همین صورت وام گرفته شده است. در اینجا چند مورد از واژه‌های هندواروپایی ۱ - دار و تحوّل آن برای مثال ذکر خواهد شد:

تغییر /r/ در /l/ در خود زبان هندواروپایی نیز روی داده است:

*apelo- > *abhor- /r/ → /l/ «نیرو، توانایی» *apelo-

واجهای ۱ - دار هندواروپایی و بازتاب آن در ایرانی باستان:

(ارزیدن فارسی >) - arəjaiti اوستایی → «ارزیدن» *algwh-

erədati (باگستره - dh) اوستایی → «رشد کردن، تغذیه کردن» *al-²

این کلمه در ترکیب erədaṭ.fəδrī به معنی «دارنده پدر گواهی دهنده» آمده است (Bartholomae, 1961: p.350).

barəziš اوستایی → «بالش، بادکردن» *bhelgh-

barə-s-man اوستایی → «باد کردن، فوران کردن» *bhlē-, *bhel-³

dərəga- اوستایی → «دراز» *del-⁵

auruša- اوستایی → «قهویی، سرخ» *ol/*el-¹

arəθna- اوستایی → «آرنج، کمان» *lēi-/ *elēi-/ *el-⁸

این واژه در گویش مازندرانی با واج /l/ به صورت aleskin^۱ کاربرد داشته است.

garəzaiti- اوستایی → «نالیدن، زاری کردن» *g(a)lagh-, *gal-gh-

(تمام مثالها از Pokorny, 2007). مثالهای ذکر شده در بالا نشان می‌دهد که واج /l/

هندواروپایی (با منشأ واکه و همخوان) در ایران باستان تبدیل به واج /r/ شده است.

بررسی روایت‌های فرعی نیز نشان می‌دهد که واج /l/ در همان ایرانی باستان و در

گونه‌هایی از فارسی باستان (یا گویشهای دیگر) وجود داشته است.

بنابراین باید چنین گفت که واج /l/ هندواروپایی در پاره‌ای از گویشهای سرچشمه

گرفته از ایرانی مادر، وجود داشته است اگر چه در دوره‌های بعدی نیز با تغییر ثانویه

۱. اطلاعات گویشی خود نویسنده.

برخی از واجها یا خوشه‌های همخوانی ذکر شده در بالا پدید آمده است.

منابع:

- ابوالقاسمی (۱۳۸۱) محسن، دستور تاریخی زبان فارسی، سمت، تهران.
- اشمیت، رودیگر (۱۳۸۲) «دیگر گویشهای ایرانی باستان» در راهنمای زبانهای ایرانی، ترجمه آرمان بختیاری و دیگران، ققنوس، تهران.
- امریک، رونالد ئی (۱۳۷۲) «ختنی و تمشقی» در راهنمای زبانهای ایرانی، ترجمه آرمان بختیاری و دیگران، ققنوس، تهران.
- آرلاتو، آنتونی (۱۳۷۳) درآمدهای بر زبان‌شناسی تاریخی، ترجمه یحیی مدرسی، پژوهشگاه علوم انسانی، تهران.
- بختیاری، رحمن، (۱۳۸۴) بررسی خاستگاههای واژگانی زبان فارسی نو، به کوشش سیروس نصراله‌زاده و عسکر بهرامی، پشت فرزانه‌گی، هرمس، تهران.
- حسن دوست، محمد (۱۳۸۳) فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، فرهنگستان زبان فارسی، تهران.
- قریب، بدرالزمان، (۱۳۸۳) فرهنگ سغدی، سغدی - فارسی - انگلیسی، فرهنگستان، تهران.
- مایرهوفر، مانفرد (۱۳۸۲) «دوران پیش از تاریخ زبان‌های ایرانی، ایرانی آغازین» در راهنمای زبانهای ایرانی، ترجمه آرمان بختیاری و دیگران، ققنوس، تهران.
- مکنزی، دن، (۱۳۷۳) فرهنگ کوچک زبان پهلوی، ترجمه مهشید میرفرخایی، پژوهشگاه علوم انسانی، تهران.
- منصوری، یداله (۱۳۸۴) بررسی ریشه‌شناختی فعلهای زبان پهلوی، فرهنگستان زبان فارسی، تهران.
- Bartholomae; C. (1961). *Altiranisches Wörterbuch*. Berlin: Walter du Gruyter & Co.
- Boyce; M. (1975). *A reader in manichaen middle persian and Parthian*, *Acta Iranica* 9. Leiden: E.J.Brill.
- Eilers; W. (1982). *Geographische Namengebung in und um Iran*. München: Verlag der Bayerischen Akademie der Wissenschaften.
- Henning; W.B. (1971). *A fragment of a khwarezmian Dictionary*. London: Lund Humphries.
- Hintz; W. (1975). *Altiranisches Sprachgut der Nebenüberlieferungen*. Wiesbaden: Otto Harrassowitz.
- Hübschman; H. (1895). *Persische Studien*. Strassburg: Verlag von karl J. Trübner.
- Humbach; Helmut. (1966). *Baktrische Sprachdenkmäler*. Wiesbaden: Otto Harrassowitz.
- Kent; R.G. (1953). *Old Persian*. New Haven: American Oriental Society.

- Mayrhofer; M. (1956). *Kurzgefaßtes etymologisches Wörterbuch des Altindischen*. Heidelberg: Carl Winter Universitätsverlag.
- Mayrhofer, M. (1966). Indoarisch lubh-: Homonymie oder semantische Vielfalt? *Acta orientalia* XXX. Munksgaard, Copenhagen; 159-165.
- Mayrhofer; M. (1973). *Onomastica Persepolitana*. Wien: Verlag der Österreichischen Akademie der Wissenschaften.
- Mayrhofer; M. (1979). Zur Frage nicht medisch- Persischer Personennamen in Persepolis. *Prolegomena to the Sources on the History of Pre- Islamic Central Asia*. Ed. By J. Harmatta, Budapest; 111-118.
- Mayrhofer; M. (2006). *Einiges zu den Skythen, ihrer Sprache, ihrem Nachleben*. Wien: Verlag der Österreichischen Akademie der Wissenschaften.
- Monchi- Zadeh; D. (1990). *Wörter aus Xurāsān und ihre Herkunft: Acta Iranica* 29. Leiden: E.J. Brill.
- Pokorny; J. (2007). *Proto- Indo- European Etymological dictionary*. Indo European Language Revival Association [http:// DNGHU.ORG](http://DNGHU.ORG).
- Schmitt; R. (1984). Zur Ermittlung von Dialekte in altiranischer Zeit. *Sprachw* 9; 183-207.